

روزنامه نوروز در شماره سی اردیبهشت خود گزارش هایی به قلم عذرا فراهانی و ژيلا بنی یعقوب داشت که خبر از وقوع جنایت تکانه‌هنده دیگری در هفته های پایانی سال هشتاد می داد. ماجرا از این قرار بود که دختر بیست ساله ای در یکی از شهرکهای استان چهارمحال بختیاری در رابطه با پسر در همسایگی شان بچه دارمی شود. پسر از ترس انتقام کشی خانواده دختر، داشتن هرگونه رابطه با دختر را انکار می کند. در حالی که نتیجه آزمایش تعیین هویت پدر بچه هنوز اعلام نشده بود، مردان خانواده دختر، پدر، برادر و پسرعمو، با پاشیدن بنزین بر روی دختر بیست ساله، او را زنده زنده در آتش می سوزانند و کودک دوماهه او را با خورنده سم می کشند و شایعه می کنند که گل بهار خودسوزی کرده و کودک از گرسنگی تلف شده است.

با خواندن این گزارش وحشتناک اولین سوالی که به ذهن انسان خطور می کند، اینست که برای جلوگیری از جنایت های بیرحمانه ای از این دست چه می توان کرد؟ تردیدی نیست که بدون درافتادن با سنت های ارتجاعی قبیله ای و مذهبی، که هنوز در میان بخش های وسیعی از مردم ما ریشه های محکمی دارند، نمی توان چنین جنایاتی را ریشه کن کرد. تعصبات کور و بیرحمانه اما تنها به جامعه ایران و جوامع اسلامی اختصاص ندارد و در همه جوامع سنتی پدرسالار دیده شده و می شود. جوامع عقب مانده چه زیر نام یهودیت، چه زیر نام مسیحیت و چه زیر نام اسلام و یا ادیان دیگر، در آنجا که خانواده بعنوان ملك تلقی مرد تعریف شده است، این جنایات را تجربه کرده و می کند. و در مناطقی از کشور ما که هنوز روابط مناسبات پیشاسرمایه داری غالب است، این جنایات ابعاد بیشتری دارند.

تا زمانی که حکومتی مذهبی بر کشور حاکم است که سرکوب زن و بی حقوقی او را بعنوان یکی از پایه های حیاتی خود تعریف می کند، هرگونه تلاش برای مقابله با این جنایات در کشور مایی نتیجه خواهد ماند. هر تلاش برای مقابله با این سنت های خفه کننده ی قرون وسطایی با سدسکندر قوانین عهدپدرشاهی جمهوری اسلامی روبرو خواهد شد.

در همین گزارشات نام برده شده، گزارشگران تلاش کرده اند با توسل به تفسیرهای مختلف از بندهای قانونی و یا تکیه بر نظرات امثال آیت الله بجنوردی ها راههای ممکنه جلوگیری از این فجایع

و یا کاهش آن را بیابند، ولی همان تلاش بخوبی نشان داده که تا چه حد آشتی دادن قوانین مبتنی بر مذهب، با روابط اجتماعی انسانهای کنونی ناممکن است. در یکی از همین گزارشات یادشده، خانم ژیلای بنی یعقوب به ماجرای دلخراش دیگری اشاره می کند. یاد از لیلای فتحی، دختر دوازده ساله ای می کند که در راه مدرسه توسط سه پسر ربوده شد و پس از آنکه توسط هر سه مورد تجاوز قرار گرفت به دست آنان به قتل رسید. خانواده دختر پس از دست یافتن به قاتلان، آنان را به دست قانون سپردند و بنا بر قانون کشوری که خونخواهی را در قوانین خود رسمیت داده و تثبیت می کند، تقاضای قصاص سه جوان را کرده اند. و البته قاضی پرونده با تکیه بر همان قوانین، تقاضای تأمین نصف دیه سه مرد جوان را از خانواده دختر مقتول کرده است. خانواده لیلای فتحی هست و نیست خود را بفروش رساند ولی قاتلان نه تنها قصاص نشدند، بلکه پس از هفت سال بنا به نوشته اخیر روزنامه ها، از زندان آزاد شدند.

نمونه هایی از این دست که هر روز در خبرها می خوانیم و یا به گوشمان می رسد، نشان می دهد که مشکل جامعه ما فقط ادامه سلطه ی سنت های ارتجاعی و قرون وسطایی نیست، بلکه وجود حکومتی که پاسدار مستقیم و غیرمستقیم این سنت هاست خود رویه دیگر این سکه است. جنبش رهایی طلبانه زنان نمی تواند بدون رو در رویی جدی با قوانین حاکم، بدون دست یازیدن به راه های فراقانونی، در مبارزه ای جدی با وضعیت تحقیرشده زن در جامعه ما موفق شود.